

مرزها

.... تلك حدود الله فلا تعتدوها و من يتعد

حدود الله فاولئك هم الظالمون (۱)

اینها مرزهای خدایی است از آنها عبور نکنید ،
کسانی که مرزهای الهی را بشکنند خود از ستمکارانند .

- ۱ ❁ مرز یعنی چه
- ۲ ❁ مرزهای بسته و غیر قابل عبور
- ۳ ❁ انسان در برابر این مرزها
- ۴ ❁ مرزهای باز و قابل عبور
- ۵ ❁ پیدایش مفهوم تکلیف
- ۶ ❁ تمایل بشکستن این مرزها و پذیرش
اجباری قسمتی از آنها
- ۷ ❁ تشخیص و درک صالح و مفاسد
- ۸ ❁ علم کلی الهی
- ۹ ❁ کلیات ادیان آسمانی
- ۱۰ ❁ اسلام و این مرزها

۱ - بدون تردید هنگامی که واژه مرز را شنیده یا میخوانیم

اولین معنی و مفهومی که از این لغت بذهنمان میآید همان مرزهای

جغرافیائی است ، یعنی خطوط معین فرضی که قلم و حکومت دو کشور

را از هم جدا کرده و عبور از آنها برای مردم هر يك از این دو مملکت احتیاج به اطلاع و موافقت کار گردانان این دو منطقه دارد (پاسپورت) اما بطور کلی میتوان گفت معنی این لغت اختصاص به مرزهای جغرافیائی نداشته خطوط فاصل میان دو چیز، دو قانون، دو حکم و حتی دو مسأله علمی یا دو طرز تفکر را نیز مرز میگوئیم، یعنی آنچه زندگی نباتات را از حیوانات جدا میکند، یا زندگی حیوانات را از زندگی انسان ممتاز میسازد خود مرزی است، آنچه قوانین آسمانی را از قوانین بشری جدا میکند یا دو نوع قانون انسانی را با هم فرق میگذارد همان مرز میان آنها است آنچه تفاوت میان دو حکم یا يك قاضی یا يك حکم دو قاضی را روشن میسازد مرز است، آنچه موجب فرق میان دو نوع تفکر و سیستم فلسفی و جهان بینی میشود خود مرز است.

بلکه دقیق تر لازم نیست این خط فاصل حتماً میان دو چیز باشد یعنی حتی آخرین خطی که قدرت فعالیت و نمایش وجودی يك موجود با نجه منتهی میشود همان مرز این موجود است، آخرین خطی که طول و عرض يك صفحه یا همین مطالعه یا نهار خوری شما بآن منتهی میشود مرز این صفحه و یا آن میز است و...



۲ - بنابراین آنچه که گفته شد ما اگر نوامیس خلقت و مقررات آفرینش را مرزها بخوانیم راه دوری نرفته و میتوانیم بگوئیم جهان هستی را نظام دقیقی است که هر چیز در مرز خود کاری را که بعهده وی گذارده اند بخوبی انجام میدهد.

آفتاب باید در مرکز منظومه خود با رعایت نهایت دقت در مرز

معین خویش درعین آنکه با سرعت مخ.وصی دور خود میچرخد ، در مدارمعین بیضی شکلی خویش میگردد ، آن نمیتواند حتی يك ملیونیم میلیمتر از جای خود بالاوپائین رفته و يك سدهزاری درجه از سرعت خود بکاید ؟! . (۱)

زمین باید درعین آنکه او بجهت شرق به محور خویش با سرعت معین میچرخد در مدار مخصوص بگرد خورشید بگردد . و بهمین حساب ماه بگرد زمین ، یا دیگر ستارگان در مدار به محور خود ، این مدار و محورها این درجات تند و کندی حرکات را مرزهای منظومه شمسی با نظام آسمان وزمین میگوئیم . (۲)

دانه گندم یا جوی را در دل خاک افشانده تحت مراقبت و شرایط معین نگه داشته هیببینیم در زمان محدودی جوانه زده خوشه پیدا کرده تولید مثل میکند .

نهالی ، زوی زمین مساعدی نشانده مشاهده میکنیم بالوازم و شرایط مخصوص رشد کرده بر او مریدهد ، نه از جو گندم ، نه از گندم جو روئیده شده و نه از نهال سیب زرد آلو بدست آمده . یا از شفتالو سیب ، هر يك در راه مخصوص و معینی با اندازه مضبوط و مشخصی رو به هدف خود پیش میروند ، این حدود و شرایط معین زمانی و مکانی را سرزهای دنیای نباتات میگوئیم (۳)

يك میکرپ یا ویروس در شرایط مخصوص و محیط مساعدی بوجود آمده تولید مثل میکند ، از راه هوا ، غذا ، آب و یا خراشهای پوست وارد بدن انسان شده بایافتن محیط و شرایط لازم با سرعت تکثیر شده

تولید بیماری میکنند.

با وارد شدن میکرب گاو، بولهای مدافع حمله کرده آن را در محاصره گذاشته وی را از پا در آورده و سلامت تن باز گشته ، و یا از آن شکست خورده بیماری ادامه مییابد .

از يك حشره كوچكى كه در خاك و خاشاك بوجود آمده گرفته تا حيوانات درنده ، چرنده ، پرنده و... از راه تخم گذارى يا توالد در شرائط خاصى بدنمال مقررآت منطقه‌اى بوجود آمده براى مدت مطبوط و معينى زندگى كرده و از بينه بروند (۱) .

مقررآت و نظامهاى كه پيدايش ، رشد ، زندگى و مرگ حيوانات را بعهده دارد مرزهاى دنياى حيوانات ميخوانيم .

نطفه انسانى با گذشت از جهازهاى گوناگونى آماده شده با حساب مخصوصى بدنياى رحم سپرده ميشود . تا با حفظ و رعایت مقررآتى در مدت معينى دوران تكامل جنينى پاىان يافته با توجه بدشرائط خاصى پا بجهان گذارده در سايه مقررآت و نظامهاى طبيعى دوران شيرخوارگى را طى كرده ، مراحل كودگى ، جوانى و كهولت را يكي پس از ديگرى پشت سر ميگذارد ، براى مبارزه با تشنگى و گرسنگى به آب و غذا نياز داشته براى دفاع از بيماريها بهد كمر و دارو احتياج دارد .

اين حدود و مقررآت را مرزهاى تكوينى زندگى انسان ميگوئيم نيروى جاذبه ، گريزازمر كز ، الكترىسته مقررآت دوران اتمها را كه ساختمان تمام جهان بر آنها منكى است و... مرزهاى آفرينش و حدود يا سنة الهى ميناميم .

این مرزها که در مصالح ساختمانی جهان یا دنیای مواد دیده میشود از کرات آسمانی گرفته تا زندگی نباتات و حیوانات و انسان از نظر جسمی، و یا نیروی جاذبه، الکتریسته و... غیر قابل عبور بوده و بهیچ وجه نمیتوان آنها را شکست، این نوا میس آفریش را مرزهای بسته تکوینی و طبیعی و غیر قابل عبور میخوانیم.



(۳) بدیعی است: انسان از نظر جسم و تن در برابر این مرزها محکوم و ناچیز بوده اسیر و برده آنها است، پیدایش، رشد تغذیه، تولید و بالاخره زندگی او تنها در چهار دیواری مقررات خلقت امکان پذیر است، او چاره ندارد باید با استفاده از آب، هوا و غذا بکمک جهازهای متعدد مواد لازم حیوتی را آماده کرده بدست یاری گردش خون در اختیار سلولهای سراسر بدن گذارده زندگی خود را تأمین کند.

آدمیزاد بدون جهاز اعصاب، عضلات، هاضمه و... نمیتواند زنده بماند، این جهازها بدون شرائط طبیعی نمیتوانند کار کنند، این شرائط بدون نظام کلی خلقت نمیتوانند فراهم باشند، یعنی آدمیزاد از نظر جسم و تن جزئی از دستگاه خلقت و در عین آنکه خودده حصولی از این کارخانه است چرخشی در این دستگاه برای محصولات دیگری است

آدمیزاد از این نظر محکوم مقررات این کارخانه است انسان نمیتواند این مرزها را بشکند او نمیتواند با از دست دادن دستگاه ظریف و دقیق اعصاب فکر کرده نقشه‌ای بکشد، او نمیتواند با نابود کردن عضلات کار کند، با بیمار کردن جهازها ضمه، تنفس، گردش خون مواد لازم و کافی را برای حیوة خود فراهم سازد، ناچار باید باین مقررات

احترام بگذارد، باید زیر بار این مرزها رفته حکم آنها را بگردن نهند شکستن این مرزها در حقیقت خودشکنی است یعنی بجای آنکه مرزی را بشکنند خود را شکسته و خورد نموده است.



۴- بدون شك این همین انسان در برابر حوادثی قرار میگیرد که کاملاً احساس آزادی کرده و خود را بر آنها حاکم مطلق میبیند صحیح است که باصل غذا نیازمند است اما در انتخاب آن آزاد، درست است که به لباس و مسکنی احتیاج دارد اما در انتخاب نوع آن کاملاً آزاد، او خود را در سخن گفتن، راه رفتن نشست و برخواست. و .. کاملاً آزاد میبیند و این احساس تنها در انسان دیده میشود.

اما همین انسان در کنار این احساس بخوبی مییابد که این آزادی مطلق و کلی نمیتواند باشد او نمیتواند همه چیز بخورد، همه جا برود، با همه کس نشست و برخواست داشته باشد این انسان آزاد بخوبی درك میکند که فی المثل در حال گریب غذای سرخ کرده نباید خورد، غذا خوردن بیش از ظرفیت معده زیان بخش است، در شرایط خاصی مباشرت های جنسی گرفتاریهائی ایجاد میکند و .. و به همین جهت با آنکه میتواند خودداری میکند

همه ما بخوبی میفهمیم که در کوچه و خیابان از دست راست باید رفت با آنکه آزادیم و از هر طرفی بخواهیم میتوانیم برویم اما اگر همه ما بخواهیم با این آزادی راه برویم بر خوردها و تصادفات آنقدر زیاد میشود که آسایش زندگی را میگیرد

این جا است که قرارداد مفهوم پیدا کرده و با توافق همه قبول

میکند که مثلاً از دست راست (یا چپ چنانکه در بعضی از کشورهای اروپائی) حرکت کنند، برانند، راه بروند

اگر هر کس بخواهد در هر خاندهای برود، از هر مغازه ای هر چه خواستند بردارند با هر کس هر نوع امیزی مایل شدند داشته باشند بجهنمی تبدیل شده و آسایش بکلی از بین خواهد رفت، اینها مفاهیمی است که همه انسانها می شناسند و بهمین جهت برای زندگی بهتر و آسایش و راحتی زیادتر همه حاضر میشوند محدودیتهائی را گردن نهند. اصل اختصاصی مالکیت تقدم و حقوق دیگر بوجود می آید.

انسان با آنکه میتواند این حدود و حقوق را زیر پا بگذارد با نهایت رضایت و طیب خاطر قبول میکند آدمی با آنکه آزادمنش است پخاطر آزادی از این آزادیها میگذرد

این محدودیتهائی را که افراد انسان برای خود درست میکنند این حدود و حقوق را که با توافق انسانها بوجود می آید مرزهای قرار دادی میگوئیم یعنی بر حسب توافق و قرار داد اجتماعات مقررات اختصاصها، مالکیتها، تقدم و تاخرها، علق تملك، تناكح توارث و... بوجود می آید.

اینهاست مرزهای قراردادی که از نظر تکوین قابل عبور است و باین جهت آنها را مرزهای باز در برابر مرزهای بسته طبیعی میخوانیم



۵- از آنجا که این مرزهای قرار دادی بوده و با توافق بر اساس حفظ مصالح زندگی بشری بوجود آمده و از طرفی نقض و شکستن آنها برای بشر امکان پذیر است مفهوم جدیدی پیدا شده که باز اختصاص

بانسان دارد. چون انسان میتواند با آنکه سرما خورده است غذای نامناسب بخورد میتواند هر چه میل کرد بپوشد یا بنوشد هر کجا خواست برود و.... و اگر آزاد مطلق باشد بضرر او است تکلیف و دستور و امر و نهی معنی پیدا کرده بکن و نکن مفهوم مییابد.

بایش نمیتوان گفت بسوزان بافتاب نمیتوان گفت بتاب بقلب آدمی نمیتوان گفت کارپخش خون را انجام بده بدستگاه تنفس و هاضمه نمیتوان دستورداد اما بانسان میتوان گفت الکل بنوش، قمار مکن، حرام مخور از دست راست برو، لباس متناسب با وضع خود بپوش، عفت عمومی را جریحه دار مکن و... و این کتابش **مدرسه فضیله قسم**

این تکلیف تنها در برابر مرزهای قابل عبور معنی دارد. بانسانها تنها باین دلیل که میتوانند کاری را انجام داده یا خودداری کنند دستور داد بانسانها که نمیتوانند این مرزها را بشکنند میشود امر و نهی کرد.

راستی در کنار مرزهایی که امکان عبور هست میتوان بر اساس انتظامات تا بلوهای نصب کرد که نشان بدهد: عبور ممنوع یا آزاد، از دست چپ با احتیاط آزاد سرعت معینی ممنوع و سرعت دیگری آزاد و...

آدمی بحکم این احساسهایی که قبلاً گفته شد با همه آزاد منشی که دارد بانهایت رضایت باین تا بلوها احترام گذارده و بهنگام عبور و زندگی این محدودیتها را که خوبی می شناسد برای مصالح زندگی وی بوجود آمده است بگردن مینهد

آیا شما از این آیه شریفه قرآن کریم (۱) غیر از این میفهمید آنجا

(۱) ان اعرضنا الامانة على السموات والارض والجمال فابین

ان یحملنها واشفق منها وحملها الانسان انه كان ظلوما جهولا

سوره سبأ ۳۳ آیه ۷۲

که میفرماید: ما امانت را بآسمانها و زمین و کوه ها عرضه داشتیم (بتمام موجوداتی که در آنها بود پیشنهاد کردیم) همه از روی ترس خود داری نموده و هیچ يك قبول نکردند، تنها انسان پذیرفت و او این پذیرش از روی نادانی بخود ستم کرد.

آیا این امانت غیر از تکلیف چیز دیگری میتواند باشد؟ آیا به کدام يك از موجودات آسمانها و زمین میتوان تکلیف کرد؟ کداميك از موجودات غیر از انسان در انجام کار خود اراده و اختیاری دارد؟ تنها انسان است که بخاطر این امتیاز یعنی داشتن اختیار و اراده خواه ناخواه مفهوم تکلیف را پذیرفت، اما در این پذیرش اگر تخلف کند راستی ستمگر است و متوجه نبود که تکلیف اطاعت لازم دارد او نمیدانست که هیچ امتیاز را مجانی نمیدهند، او نمیفهمید که این همه تجلیل و تعظیم که از مقام انسانی میشود برای چیست؟!، او متوجه نبود که این امتیاز بزرگ انحصاری که بانسان داده اند بنام خرد بنام توانائی بنام اراده ساده، و باز چیه نبوده و تکلیف از لوازم مهمتری و غیر قابل انفکاک است.

شما نمی توانید اتومبیل داشته باشید اما هزینه سوخت آنرا ندهید
شما نمیتوانید برق و آب و تلفن داشته باشید اما آبونه آنرا نپردازید، اگر
خواستید از این امتیازات برخوردار باشید باید مخارج آنرا هم بپردازید.

مانمی توانیم خود را در ردیف انسانها قرار بدهیم، در صف آمدهها
جا بگیریم، از امتیازات تعقل، قدرت و اراده برخوردار باشیم اما چون
چهارپایان زندگی کنیم، مانمی توانیم با داشتن فکر و فهم و اراده
آنقدر مرزشکن باشیم که دیگران ناچار شوند با قدرتهای اجباری

همانطور که حیوانات را مهار میکنند مهارمان کنند .

آیا این همین مطلب تمهراز مسأله نیست ؟ که آدمی اگر باین مقررات و مرزهای قابل عبور احترام گذاشت و از فرشتگان برتر و رنه از چهارپایان فره‌تر و گمراه تر خواهد بود. (۱)



۶- این انسان آزادمنش طبعاً با هر نوع محدودیت مخالف است او خوش ندارد که با او بگویند فلان غذا یا شراب را با آنکه میل داری مخور فلان صدارا با آنکه خوشت می‌آید مشنو، در فلان صحنه که بتو خوش میگذرد شرکت مکن و... و باین مکن ها مخالف است برای انسان سنگین است که بگویند مثلاروزه بگیر نماز بخوان حج برو و... و بطور کلی انسان با کارهایی که خلاف میل و رغبتش بوده مخالف و با کارهایی که موافق میل و خواسته‌های او است موافق است

او بهر محدودیتی بچشم اعتراض نگاه کرده و گاهی هم بزبان می‌آورد تنه‌آورد صورتی حاضر است محدودیت را بپذیرد که بداند در درجه اول بنفع او است. تا وقتی درك نکند که این غذا یا صدا زیان بخش است حاضر نیست خودداری کند. جامع علوم انسانی
تا وقتی نفهمد انجام این کار برای او فائده دارد زیر بار نرفته انجام نمیدهد

رنج کار، تحصیل، سفر و عبادت را در صورتی بخود می‌بخرد که

(۱) ... اولئك كالانعام بل هم اضل اولئك هم الغافلون

سوره اعراف ۷ تا ۱۷۸ اینان چون چهارپایان بلکه گمراه‌ترند
آدمی زاد طرفه معجونی است کز فرشته سرشته و ز حیوان
گر رود سوی آن شوده از آن ورود سوی این شود پس از این

بداند بِنفع او است لذت شعر و شراب و موسیقی را وقتی ترك ميکند که بفهمد زیان بخش است و همین دلیل مقررات بهداشتی انتظامی، کسب و کار و داد و ستد را بزودی میپذیرد زیرا با آسانی درك می کند که پذیرش این محدودیتها بِنفع او است

آیا این ملاک و منطق با آنکه صحیح است میتواند کلی باشد؟ آیا بر انسانی میتواند بگوید من آنچه را فهمیده‌ام که بِنفع و سود من است میپذیرم؟ آیا انسانها در باره هر قانون و حکمی میتوانند بگویند ما آن قوانین و مقررات را که بطور مستقیم مصالح و مفاسد آن درك نکنیم قبول نداریم؟ آیا این منطق صحیح است که آزادیم تا آنجا که بفهمیم باید محدود بود؟ ما آن محدودیتها را قبول داریم که سود و زیانش را تشخیص دهیم؟

نظام آفرینش این منطق را امضا میکند، وجدان و فطرت بر این منطق صحه میگذارد، دلیل ندارد که انسان آزادمش خود را محدود کند باید بشناسد که حرام چه زبانی دارد؟ و واجب چه سودی؟ آدمی آن مرز و قانون و محدودیت را با طیب خاطر میپذیرد که سودمندی آن برایش روشن باشد، همه این حرفها صحیح است و جای تردید نیست اما در عین حال مسأله کلی نیست: یعنی همگانی درباره هر حکم و قانون نمیتواند باشد؟! چرا؟



۷- آیا همه انسانها میتوانند همه چیزها را بفهمند؟ آیا قدرت درك و فهم همه افراد تا آنجا میکشد که همه چیز را بخوبی شناخته مصالح و مفاسد آن را درك کنند؟ بدون شك جواب این سؤال منفی است یعنی

همه نمیتوانند همه چیز را بدانند بدون تردید قدرت کشش درك و فهم انسانها مثل دیگر قدرتها شان محدود بوده و اندازه دارد گرچه ممکن است کسانی در رشته‌های خاصی اطلاعات وسیعتری داشته باشند اما هر انسانی بطور حتم بجائی میرسد که دیگر نمیتواند تشخیص دهد يك متخصص گیاه شناس وقتی بیمار میشود با آنها اطلاعات باید سراغ دکتر آمده و از علوم و قدرت تشخیص او استفاده کند، این دانشمند گیاه شناس وقتی بدکتر مراجعه کرد نمیتواند بگوید باین دلیل که من تأثیر این داروها را نمیشناسم بنسخه او عمل نمیکنم، نمیتواند بگوید چون زیان این غذاها را نمیدانم پرهیز نمیکنم نه تنها نمیتواند و نمیگوید بلکه باین دلیل که میدانند او دکتر است و در رشته تخصصی خود زحمت بیشتری کشیده بدستور او احترام گذاشته و بسود خود نسخه را عمل کرده و از آنچه باید پرهیز میکند.

چنانکه آقای دکتر هم وقتی بخواهند خواص فلان گیاه را دقیق تر بشناسند حتماً باید به این دانشمند گیاه شناس مراجعه کرده و از تخصص وی استفاده کنند.

بالاخره انسانها تا وقتی مصالح و مفاسد، سود و زیان قوانین، و محدودیتها را نشناسند زیر بار نرفته خود را محدود نمیکند، و همین انسانها گذشته از اختلافی که در سطح درك و فهمشان وجود دارد حتماً بجائی میرسند که دیگر کشش عقلی و قدرت دركشان نمیتواند کار کند.

یعنی در زندگی مسائل فراوانی وجود دارد که خود انسان باور دارد که چون عقل او بیشتر نمیکشد باید بعقل قویتری مراجعه کرد

و در این مراجعه طبعاً کسانی که کشش علمی و عقلی زیاده‌تری دارند انتخاب شد، و با اصطلاح در هر کار به متخصص مراجعه می‌شود.

بحکم این اصل مشکل قبول محدودیت و گردن‌نهادن مقررات با آنکه سود و زیانش راه‌ه‌نمی‌فهمند حل شده و به آزاد منشی انسانی هم کوچکترین تحمیلی نشده است.

باقی می‌ماند مسائلی که همه انسانها در آن مساوی بوده و تخصصی در کار نیست، یعنی قدرت درک و فهم هیچکس با آنها نمی‌رسد. اینجا چه باید کرد؟

خواهید گفت چنین مسائلی دانستنش ضرورتی نداشته و دلیلی ندارد که دنبال آنها برویم!

صحيح است آن سري از مسائلي که عقل هیچکس با آنها نمی‌رسد و در شئون زندگی انسانی هم تأییری ندارد. دانستنش ضرورتی نداشته و نباید خود را نگران آنها بکنیم، مثلاً چه اشکالی دارد اگر ما بطور دقیق ندانیم که پشت فضای کهکشانها چه خبر است؟ چه مانعی دارد اگر ما مساحت فضائی دورترین کهکشانها را دقیقاً ندانیم؟ به کجای زندگی برخورد میکند اگر ما نتوانیم تاریخ پیدایش فلان حادثه طبیعی را روی کره زمین دقیقاً نشان دهیم؟ چه زیانی ب ما می‌رسد

اما در راه زندگی با مسائلی روبرو هستیم که از شعاع درک و عقل انسانی فاصله داشته و در عین حال با سعادت و نیکبختی ما ارتباط مستقیم دارد، نه تنها ارتباط بلکه دانستن آنها نگرانی‌هایی تولید نموده که آسایش را می‌گیرد.

برای نمونه؛ هر انسانی وقتی با آفرینش روبرو شده خود بخود

از مبدء و ریشه هستی سؤال میکند او میخواهد هستی را تفسیر کرده نظام جهان را بشناسد دیربازود مبدئی قائل میشود، همانطور که برای ماده و مادیات سرچشمه‌ای پیدا کرده برای علم و ادراک و بطور کلی برای معنویات نیز مبدئی شناخته و بالاخره بسرچشمه‌هستی اعتراف میکنند (۱) اینجا بحث خداشناسی مطرح نیست اما پس از اعتراف بمبدء و ابطال پیدایش خود بخودی عظمت این نظام را درک کرده و نسبت خود را که با هستی مقیاس میگیرد نهایت کوچکی خود را اعتراف نموده بخوبی مییابد که در برابر این نظام و عظمت و مبدء، باید تعظیم کرد، یعنی پس از

شناسائی مبدء مسأله پرستش و عبادت مطرح است انسان هر که باشد و در هر شرائطی زندگی کند بخوبی میفهمد که در برابر این عظمت شگفت انگیز باید تواضع کرد اما چگونه؟ فی المثل یکی پرستش را با های وهوی میداند و دیگری بارازونیا و سومی باروزه و نماز خود تا اینجا میفهمد که حتماً یکی از این راهها باطل است زیرا با حرفهای متقابل روبرو هستیم اما کدامیک؟

در محیطهای دینی يك - سلسله مسائل علمی وجود دارد که عقل انسانها نمیتواند درک کند. در مثل ما میتوانیم قبول کنیم که پس از جنابت باید غسل کرده تمام بدن را ششو داد علم و تحقیق روشن کرده بهنگام پیش آمد جنابت وضعی بوجود میآید که از مجاری تمام موهای بدن رطوبتی خارج شده که باید بدن را آزان تمیز کرد (۲) در شرع میگویند (۱) باین دلیل خدا پرستی را فطری میدانیم گرچه یکنوا پرستی ممکن است فطری نباشد.

حتماً باید این غسل بانیت و باصطلاح قصد قربت باشد؟!
 ما میتوانیم قبول کنیم که باید مثلاً خمس و زکوة داده و امور
 اقتصادی اجتماع را تنظیم کرد، اما نیت و قصد قربت تقویت کننده روح بوده و در
 مسائل روانی از خاصیت‌های آن بحث میشود، اما اگر نیت نباشد غسل
 جنابت بلا اثر و باطل است؟! خمس و زکوة باطل است برای چه؟ اینجا
 عقل نمیتواند حکم کند، نمیتواند باین دلیل هم که درك نکرده زیر بار
 نرود، چنانچه برای او سنگین است و بدون درك نتیجه خاصیت خود را
 محدود کند.

در امثال این مسائل بهر کس مراجعه کنیم او خود بهمین حساب
 پیش آمده است او هم نمیتواند حکم کند. این جاها چه باید کرد؟ به
 حرف که باید گوش داد، در صورتیکه این مسائل با سلامت و سعادت و
 زندگی روحی، ایمانی و جسمی سروکار دارد.

صحیح است که اگر ما ندانیم قیافه بهشت و جهنم چگونه است بجائی
 بر نمیخورد، بعد از آنکه اصل مسأله را شناختیم، اگر ما ندانیم میزان
 صراط، حساب، کتاب و دیگر صحنه‌های قیامت از چه قرار است چه
 مانعی دارد؟ بعد از آنکه اصول کلی آنها را شناختیم، اما در مسائل عملی
 (پرستش، نماز و روزه خمس و زکوة غسل جنابت و...) اگر از ما طلب را
 نفهمیم بهممان اشکال بر خورد کرده و فرض این است که عقل هیچ کس بدرك
 اسرار این مسائل نمیرسد، اینجاها چه باید کرد؟

آیا صحیح است؟ انسان‌هایی را بیافرینند، عقل و خرد بآنها بدهند
 و آنها را در برابر مسائلی قرار دهند که عقلشان نتواند حل کند و اجمالاً

بفهمند که یکی از این راههای عملی این مسائل غلط است و هر يك دیگری را در اشتباه می‌داند .

آیا اگر حساب آفرینش همین جا ختم شود انسان‌ها در اشتباه نیافتاده و این نظام ناقص نیست؟ البته چرا .



این جا است که باز دست بدامن همان امتیاز انسانی زده و خود مشکل را بوسیله این پیمبر درونی حل می‌کنیم ، یعنی از خرد که تنها عطیه پر ارزش الهی است می‌پرسیم . چه باید کرد ؟ او می‌گوید گرچه قدرت عقل انسان‌ها در برابر بسیاری از مسائل نارسا است اما در نظام آفرینش علم محیطی وجود دارد که سرچشمه همه علم‌ها است و همه چیز در برابر اش روشن است (البته در مسأله توحید و علم الهی اثبات کرده است) در این نوع مسائل چاره‌ای نبوده باید بآن علم محیط مراجعه کرد ، گرچه ما خود نتوانیم تمام مصالح و مفاسد را بشناسیم اما اگر مقامی را که دارای این قدرت است شناختیم برای ما کافی و اطمینان بخش است ، همانطور که نسخه‌دکتر را عمل می‌کنیم گرچه خود خصوصیات آنرا نشناسیم تنها باین دلیل که او را وارد و متخصص میدانیم همانطور هم بدستورات آن علم محیط باید مراجعه کرده و از فرامین آن اطاعت کرد گرچه خصوصیات آنها را نفهمیم تنها باین دلیل که او حکیم و عالم و محیط به تمام هستی و سراسر آفرینش بوده و هیچ چیز بر او پوشیده نیست . (چنانچه در بحثهای توحید اثبات شده)

این جا است که عقل اعتراف میکند: حتماً باید از تباطوی بین علم کلی (مقام ربوبی) و زندگی انسان‌ها باشد خرد تصدیق میکند که با برقراری

این ارتباط دستگاه آفرینش تکمیل شده و کوچکترین نقصی باقی نمی ماند (گرچه باز جمعی بعلمی در اشتباه بیافتند)

این ارتباط اگر همان ادراکات عقل باشد کافی نیست زیرا چنانچه دانستیم شعاع قدرتش همه جا و همه چیز را نمیگیرد، اگر با همین انسانهای عادی باشد ترجیحی نبوده و چون هر کس کم و بیش تحت تأثیر محیط است اعتمادی در کار نیست ناچار باید در میان این انسانها کسانی باشند که ظرفیت برقراری این ارتباط را بدون هیچ نقص و عیبی داشته باشند، هر روحی نمیتواند هم در مرز علم الهی راه رفته و هم با انسانهای گرفتار صدها نقص و ضعف تماس داشته باشد.

این است همان مسأله نبوت عامه که با حسابهای عادی طبیعی بآن منتهی می شویم، یعنی بشریت بحکم خرد درک می کند که گذشته از عقل و خرد بوسائلی نیازمند است تا او را در مسائلی که به بن بست میرسد کمک کنند. تعبد بمعنائی که معمولاً فکرمی کنند اگر مفهومی داشته باشد همین جا است درست عمل کردن به نسخه دکنر. اینجا بحث نبوت مطرح نیست تا تعقیب کنیم و ابزارهای شناخت و سائط یعنی انبیاء و پیغمبران را بررسی نمایم اما بحکم خرد به این نتیجه رسیدیم که سائطی باید باشند و بحرهای آنان باین دلیل که از آن علم کلی گرفته شده باید گوش فراداد (۱) گرچه خصوصیات آنها را درک نکنیم.

(۱) ... وما ینطق عن الہوی انہو الا وحی یوحی ، علمه شدید القوی.. از افکار خویش سخنی نمیگوید تنها از راه وحی و برقراری ارتباط با خدا دست و او بوی آموخته است .



آن دسته از حدود و قوانین و مرزهایی که بوسیله انبیاء از علم کلی الهی گرفته شده ، دین و آئین نام دارد گرچه کم و بیش اسرار قسمتی از آن را درك کرده و بشناسیم

همانطور که میدانید تنها امتیاز و تفاوت ادیان آسمانی و مقررات بشری و یا تفاوت انبیاء الهی و قانونگذاران همین مسأله است ، مقررات و حدود بشری از عقل و فکر آنها سرچشمه داشته و حداکثر با همفکری و مشاوره تصویب می شود ، در صورتیکه ادیان آسمانی و مقررات بشری هیچ ارتباط به مغز و فکر نداشته و عقل و درك شخصی ، حتی خود پیغمبر هم در آن دخالت ندارد ، آنچه هست از علم الهی بوده و انبیاء با ارتباط از آن مبدء گرفته و به جوامع بشری می رسانند ، اطمینان بخشی ادیان الهی از همین جا است که چون تحت تأثیر هیچ محیط و عاملی نبوده و در علم الهی اشتباه و نسیانی راه ندارد (چنانچه در بحثهای توحیدی اثبات شده) اما مقررات بشری هر چه هم دقیق باشد گذشته از آنکه اطمینان بخش نیست جنبه کلی و عمومی نداشته و قانونگذاران خواه ناخواه تحت تأثیر زمان ، مکان و محیط قرار دادند

از این رو است که باید انبیاء و پیغمبران الهی را مقدس تر از فلاسفه و دانشمندان دانست گرچه هر دو دسته مشعلدار هدایت بوده و هستند .

باز از همین جهت است که ادیان الهی همگی يك راه و رسم را تعقیب کرده و اصول کلی مشترکی دارند اما در بین فلاسفه و دانشمندان اختلافات فراوان دیده می شود

پیغمبران الهی همگی مردم را بخدا پرستی دعوت کرده از شرك و پرستش بت‌های خیالی و ساختگی باز داشته‌اند
 انبیاء الهی متجداً می‌گویند در پایان زندگی جهان صحنه‌ای وجود دارد که جزای نیک و بد داده شده و محصول حیوة در آنجا است.
 فرستادگان الهی همگی از عدالت، صداقت، فضیلت و بشر دوستی و بالاخره از تمام فضائل انسانی طرفداری نموده و تقویت میکنند و با ستمگری، دورویی نفاق و تمام رزائل انسانی مخالف بوده و جلو گیری کرده و میکنند.

با توجه به آنچه گفته شد بسیار روشن است که قوانین الهی قابل تبدیل نبوده و احکام انبیاء آسمانی تنها اطمینان بخش و عمومی و کلی هستند گرچه پاره‌ای از جزئیات که جنبه آداب و رسوم دارند ممکن است در اختلاف شرائط اختلاف پیدا کنند.



۱۰. مقررات و احکام املاهی که آخرین مرحله تکامل حدود الهی هستند و بطور دقیق از روی نیاز مندیهای آفرینش جهان و انسان کپی شده، ابدی و جهانی و مطلق اند، تا آنجا که مقررات تکامل یافته اجتماعات بشری که از راه تعاون فکری جلو آمده و جنبه بین‌المللی بخود گرفته و همه اقوام و ملل انسانی در هر کجا باشند و در هر شرط و وضعی زندگی کنند آنها را قبول دارند، ساده‌ترین حکمی است که در اسلام دیده میشود، چون حق حیوة و زندگی برای هر انسانی تا جائی که زندگی دیگران را بخطر نیاندازد، حق بهره برداری از طبیعت و...

اسلام که بوسیله آخرین فرستادگان الهی ابلاغ گشته احکام و

دستوراتش از آن سرچشمه هستی و علم محیط کلی که پوشیده ترین اسرار خلقت در پیشگاهش آشکاراست گرفته شده . و برای بشریت در هر کجا زندگی کند و در هر زمان که باشد آمده بین المللی ترین و اطمینان بخش ترین مقررات است .

اسلام این مرزها و حدود را با روشن ترین بیان توضیح داده و کلیات غیر قابل تغییرش را تصریح کرده ، و فروع متحول و متکامل خود را نیز در نظام خاصی غیر قابل تغییری قرار داده است .

یعنی پس از نظام اصل کلی و ابدی و لایتنغیر خود (در اعتقادات مثل توحید ، نبوت ، معاد در اعمال مثل نماز ، روزه ، حج ، در منیبات و هجرمات مثل شراب ، قمار و ... در آداب مثل پاکدامنی ، حجاب و ...) چیزهایی را که با اختلاف شرائط میتواند اختلاف یابند باز در چهار دیواری معینی قرار داده است که نه هر زمان و مکانی بتوانند آنها را بهمیل خود که تابع میل انسانها است و گاهی بکشش شهوات و تمایلات حیوانی کشیده میشود تغییر داده و بتدریج بر اساس آن ضعف و سستی و اورد کنند بلکه تاجائی که با اصول اعتقادی ، هابیتی نداشته و با فضائل انسانی مبارزه نکنند .

آداب و رسوم ملل اسلامی از نظر ابزار و وسائل زندگی و امکانات اقتصادی و فرهنگی میتواند تغییر یابد ، رشد کند ، به پیش رود ، اما تا آنجا که با خدا پرستی و اصول معاد و دستورات کلی پیغمبر مخالفت نداشته و فضائل انسانی را جریحه دار نکند .

اسلام در آداب و رسوم زندگی دنبال تکامل جهان پیش میآید اما همه جا در چهار دیواری مرزهای فضیلت و شرافت قرار دارد ، دست آن

تغییر و تبدیلی که بخواهد این مرزهای ثابت خلقت را که برای امتیاز بشری در اختیار قدرت و اراده وی گذاشته از آستانش دور و هرگز رنگ دین بخود نخواهد گرفت، و از این جا است که مقررات اسلامی خود بخود در میان انواع مقررات فروغ بخش و پیش رو است آری اینها مرزهای خدائی است از آنها عبور میکند کسانیکه مرزهای الهی را بشکنند خود از ستمکارانند.

عدل الهی

اگر شربت گوارای عدل و داد با آنهمه حلاوت
بمذاق شما ناگوار و زنده آید، زهر نامطبووع و
تلخ ستم هزار مرتبه ناگوارتر خواهد بود.
بسای بندگان خدای از پروردگار خود بترسید
و همواره پاکدامن و برهیز کار باشید نه گمان کنید
که تنها با انتقام طبیعت در دنیا حساب ستمکاران
پاک است بلکه در روز رستاخیز محکمه عدل الهی
بدقت رسیدگی خواهد کرد و از برکاهی ناچیز،
آن دادگاه با احتیاط و دقیق صرف نظر نخواهد نمود.

(از سخنان حضرت علی (ع))